

بیلی باد ملوان

(روایتی درونی)

هرمان ملویل

ترجمہ

احمد میرعلایی

با همکاری محسن بیت‌اللہی

نشر نو

با همکاری نشر آسیم

گزارشی کوتاه از زندگی

هرمان ملویل

هرمان ملویل روز اول اوت ۱۸۱۹ از پدری بازرگان در شهر نیویورک به دنیا آمد. هنگامی که پدرش نومید و ورشکسته از جهان رفت، هرمان جوان فقط دوازده ساله بود و تلاش کرد معاش خود را با کار در یک بانک، پادویی کابین کشتی در سفری به لیورپول، و معلمی مدرسه ابتدایی تأمین کند و سرانجام در ژانویه ۱۸۴۱، در کشتی وال گیری آکوشنت^۱ اعزام اقیانوس آرام شد. سال بعد این کشتی را در جزایر مارکیز^۲ ترک گفت و از تاهیتی و هونولولو سردرآورد، سپس در مقام ملوان ساده با کشتی ایالات متحد^۳ به باستون بازگشت و در آنجا در اکتبر ۱۸۴۴ از کار دریا کناره گرفت. کتاب‌های مبتنی بر این ماجراها برایش شهرتی یک‌شبه به ارمغان آورد.

در سال ۱۸۵۰ ازدواج کرده بود، ملکی اعیانی نزدیک پیتزفیلد^۴ ماساچوست تهیه دیده بود (همسایه و یار غار ناتانیل هائورن). و بر شاهکارش موبی دیک

1. Acuhnet

2. Marquesas

3. United States

4. Pittsfield

کار می‌کرد. بیشتر داستان‌هایش را در این ملک نوشت. اما کامیابی ادبی‌اش به همان زودی که شکوفا شده بود پژمرد. در ژانویه ۱۸۵۷، پس از دیداری از ارض مقدس، به کلی از نثر روگردان شد و تنها اشعار خود را در مجلات کوچک و خصوصی منتشر می‌کرد. در سال ۱۸۶۳، طی جنگ داخلی، به نیویورک بازگشت و در فاصلهٔ میان سال‌های ۱۸۶۶ و ۱۸۸۵ در آنجا معاون بازرس گمرک بود، و سرانجام روز ۲۸ سپتامبر ۱۸۹۱ در همان‌جا مرد. دستنویسی از آخرین اثر منشور او، بیلی باد، هلوان، ناتمام و ناویراسته باقی ماند و بیوه‌اش آن را مدت‌ها بسته‌بندی شده در جای امنی نگه داشت: این اثر تا سال ۱۹۲۴ کشف و منتشر نشد.

Billy Budd
 Sailor
 (An inside narrative)

Friday Nov. 16, 1888.
 Began.

Revisé - began
 3 March 22, 1889

— 11 —

or then
~~and~~ more frequently than now, a stroller
 along the docks of any considerable
 sea-port would occasionally have his
 attention arrested by a group of
 bronzed mariners, man-of-war's men
 or merchant-sailors in holiday attire
 ashore on liberty. In certain instances
 they would plant, or, like a body-guard
 quite surround some ^{superior} ~~and~~ ^{superior}
 figure of their own class ~~in signification~~

برگه‌ای از دست‌نوشته ملویل که در بالای صفحه عنوان داستان را چنین آورده است:

Billy Budd, Sailor (An Inside Narrative)



در دوران پیش از کشتی‌های بخار، رهگذری که در امتداد باراندازهای هر شهر بندری درخور توجهی گام می‌زد گاه‌گدار به‌رحال بیشتر از امروز، متوجه گروهی از دریانوردان آفتاب‌سوخته می‌شد، جاشوان کشتی‌های جنگی یا سفائن تجاری که با لباس روز تعطیل، بر خشکی پرسه می‌زدند. در برخی موارد هم قطاری برجسته را همراهی می‌کردند، یا همچون محافظان شخصی او را در میان می‌گرفتند، و چون اختران کم‌سوتر مجمع‌الکواکب که ستارهٔ دبران^۱ را در میان گرفته باشند پیش می‌رفتند. این مرکز توجه همان «ملوان زیبا»ی دورانی بود که بازارش در ناوگان‌های تجاری و نظامی به یک اندازه گرم بود. چنین می‌نمود که او بیشتر از سرب‌پیرایگی ناشی از شرافت ذاتی، بی‌هیچ نشانهٔ مشهودی از تکلف و کبر، ستایش بی‌اختیار هم‌قطاران را پذیرفته باشد.

مورد بالنسبه جالبی به‌خاطر می‌رسد. در لیورپول، قریب نیم قرن پیش،^۲ زیر سایهٔ دیوار بلند و دوده‌گرفتهٔ خیابان مجاور اسکلهٔ پرینسس^۳ (مانعی که مدت‌هاست از میان برداشته شده است) ملوانی ساده را دیدم چنان سیاه که حتماً بومی آفریقا و از سلالهٔ پاک‌حام بود. با هیکلی متقارن و یک سر و گردن بلندتر از افراد عادی. دو سردستمال حریری رنگین که به دور گردن بسته

بود بر آبنوس عریان سینه‌اش می‌رقصیدند، در دو گوش دو حلقه درشت طلا داشت، و کلاهی بی‌لبه از آن کوه‌نشینان با نواری پیچازی سرخوش ترکیب او را می‌آراست.

نیمروزی گرم در ماه ژوئن بود؛ و از رخسار خوی‌کرده و برآقش، خوش‌خلقی و حشیانه‌ای به بیرون می‌تراوید. در ردوبدل کردن لیچارهای شادمانه از چپ و راست، برق دندان‌های سفیدش به چشم می‌خورد، و جست‌وخیزکنان در میان هم‌قطاران به پیش می‌رفت. اینان متشکل از چنان گلچینی از طوایف و رنگ پوست‌هایی گوناگون بودند که گویی می‌خواستند به‌عنوان نمایندگان نوع بشر به رهبری آناکارسیس کلوتز^۴ از برابر جایگاه نخستین مجلس نمایندگان فرانسه رژه بروند. هرگاه رهگذران بی‌اختیار ستایشی نثار این صنم سیاه می‌کردند - ستایشی به‌گونه درنگی و نگاه خیره‌ای، و کمتر به صورت بیانی - ملتزمان رنگارنگ چنان می‌نمودند که به برانگیزاننده آن همان‌گونه مباحثات می‌کنند که کاهنان آشوری بی‌تردید، وقتی مؤمنان خود را در برابر تندیس عظیم ورزاب مقدس به خاک می‌افکندند، از خود بروز می‌دادند.

به‌مطلب بازگردیم.

«ملوان زیبا»ی دوره مورد بحث هنگام خودنمایی بر ساحل اگر در مواردی اندکی به مورات^۵ ملاح می‌مانست اما در او هیچ نشانه‌ای از بیلی بیدام^۶ کج‌کلاه نبود، همان شخصیت سرگرم‌کننده که امروزه دیگر اثری از آثارش نیست، اما گاه‌گدار می‌توان نمونه‌ای سرگرم‌کننده‌تر از او را، کنار سکان قایق‌هایی بر ترعه

متلاطم ایری^۷، یا به احتمال بیشتر در می‌فروشی‌های مسیر یدک‌کش‌ها در حال لاف‌وگراف دید. چنین ملوانی همیشه در حرفه خطیر خود سرآمد اقران است، چنان‌که او هم کم‌ویش مشت‌زن یا کشتی‌گیری توانمند بود، هرچه بود نیرومندی بود و زیبایی. از دل‌آوری‌هایش افسانه‌ها می‌گفتند. بر ساحل قهرمان بود؛ در دریا سخنگوی دیگران؛ در هر فرصت مناسب همیشه برتر از همگنان بود. در تندبادها او بود که بادبان‌های بالایی را به‌دقت لوله می‌کرد، بر انتهای دیرک بادبان بی‌اعتنا به هوا، پاها در حلقه رکاب بادبان^۸، دست‌ها چسبیده به ریسمان افسار آن، درست همان‌طور که اسکندر جوان بوسفال^۹ سرکش را رام می‌کرد. اندامی شکیل، که گویی به ضرب شاخ‌های گاو گردون به دامان آسمان خروشان افکنده شده بود، و شادمانه بر صف دریانوردان تنومند زیر پا می‌زد.

سرشت اخلاقی اغلب با ساخت جسمانی هماهنگی داشت. در واقع اگر به خاطر این سرشت اخلاقی نبود، قدرت و شایستگی که همیشه چون در وجود مردان به هم می‌آمیزد جذاب است نمی‌توانست آن ستایش صادقانه‌ای را برانگیزد که هم‌قطاران فرودست نثار ملوان زیبا می‌کردند.

چنین فرد شاخصی، دست‌کم به ظاهر، تا حدی در باطن نیز، در خلال داستان با روایت‌های ارزشمند معرفی خواهد شد، بیلی باد آسمانی‌چشم – یا چنان‌که در شرایطی که از این پس خواهد آمد سرانجام به‌طور خودمانی‌تر بیلی باد خوانده شد – بیست‌ویکساله بود و نزدیک به پایان آخرین دهه قرن هجدهم در

ناوگان بریتانیا سرپادبان‌دار. کوتاه‌مدتی پیش از زمان داستان ما به خدمت شاه درآمد، بدین کیفیت که از یک کشتی تجاری عازم وطن در آبراههٔ میان انگلستان و ایرلند (یا Narrow Seas) به‌زور به کشتی توپدار بلی‌پوتنت^{۱۰} آورده شده بود، ناوی، که چنان‌که در آن روزهای پرشتاب چندان نامعمول نبود، بدون سرنشین کافی راه دریا را پیش گرفته بود. به‌محض آنکه چشم افسر کارگزین، ناویان را تکلیف^{۱۱}، در پل میان دو کشتی بر بیلی افتاده بود، حتی پیش از آنکه خدمهٔ کشتی تجاری برای بازرسی دقیق این افسر بر عرشهٔ مخصوص صف بکشند، او را نشان کرده بود. و تنها او را برگزید. حال خواه این گزینش بدان دلیل بود که وقتی دیگر مردان در برابرش صف کشیدند در مقایسهٔ با بیلی رنگ‌ورویی نداشتند، و خواه در مورد کمبود نسبی نفرات در کشتی تجاری خود را ملزم به رعایت می‌دید، هرچه بود، افسر به‌نخستین گزینش آنی خود بسنده کرد. بیلی در برابر تعجب کارکنان کشتی، هیچ اعتراضی نکرد، هرچند این کار ناویان را سخت مسرور ساخت. اما در واقع، هر شکایتی همان‌قدر بیهوده بود که اعتراض ماهی قرمزی افتاده در دام.

ناخدا با مشاهدهٔ این تسلیم بی‌چون‌وچرا که می‌توان گفت به‌هیچ‌وجه شادمانه نبود، نگاهی شگفت‌زده بر ملوان انداخت که از شماتتی برزبان‌نیامده حکایت داشت. او از آن جمله افراد باارزشی بود که در هر حرفه‌ای، حتی حرفه‌های پست‌تر، یافت می‌شوند — از آن نوع افراد که همگان بالاتفاق او را «مردی محترم» می‌خوانند. و — گزارش این امر چنان‌که شاید بنماید هم چندان